

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی
الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا
سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداءه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

بحث در راه‌هایی بود که برای تخلص از اشکال عدم امکان احتیاط در عبادات، از راه این
که در عبادات قصد قربت معتبر است و این امکان تحقق ندارد چون قصد قربت به معنی
قصد امتثال امر هست، بیان شده بود. اولین راه این بود که این طور گفته بشود که ما به
برکت قاعده ملازمه می‌توانیم اثبات کنیم و کشف کنیم وجود امر را نسبت به احتیاط به
این تقریب که حُسن احتیاط عقلاً امری است مسلم که قبلاً گفته شد و این بنا اتخاذ شد
که احتیاط حَسَنٌ عقلاً، وقتی احتیاط حَسَنٌ عقلی شد، به قاعده ملازمه که «کلما حکم به
العقل حکم به الشرع» کشف می‌کنیم که پس بنابراین شارع نسبت به احتیاط امر دارد؛
وقتی شارع نسبت به احتیاط امر داشت بنابراین دیگه راه برای قصد قربت به معنای قصد
امتثال امر باز می‌شود. بنابراین کسی که نمی‌داند این امری که اگر امر داشته باشد، این
شیئی که اگر امر داشته باشد عبادی است، نمی‌داند واجب هست یا مستحب است و یا
مباح است؟ حالا بفرمایید که مباح است، مستحب چون امر آن مسلم است. مباح است،
در این جا عقل می‌گوید چی؟ می‌گوید این جا را احتیاط بکنی حَسَنٌ است. وقتی عقل
می‌گوید احتیاط بکنی این جا حَسَنٌ است؛ پس به قاعده ملازمه کشف می‌کنیم که شارع
هم این جا می‌فرماید إحطت، وقتی شارع می‌فرماید إحطت به قاعده ملازمه من در مقام
إتبان قصد می‌کنم امتثال همین إحطت شارع را، بنابراین قصد امتثال امر تحقق پیدا
می‌کند. این راهی است که گفته شده و شیخ أعظم هم قدس سره در رسائل مطرح
کردند.

از این راه، جواب‌های متعددی داده شده که این جواب‌ها خودش مسائلی از آن که به درد
می‌خورد، حالا ولو این که حالا در جواب این استدلال گفته شده اما خودش هم یک مطالب
ذی‌قیمتی است که در فقه و اصول کارآمدی دارد و به درد می‌خورد.

جواب اول که خود شیخ أعظم قدس سره دادند، فرمودند که بله ما قبول داریم فرصاً که
این جا قاعده ملازمه تطبیق می‌شود چون حُسن عقلی که وجود دارد، قاعده ملازمه هم
تطبیق می‌شود، پس یک امر شرعی استکشاف می‌شود.

س: قاعده ملازمه را همه قبول دارند؟

ج: بله؟

س: قاعده «کلما حکم به العقل حکم به الشرع»

ج: معمولاً قبول دارند الا بعضی؛ مثل شهید صدر که قبول ندارند و ما هم با ایشان موافق

هستیم و یا محقق اصفهانی برعکس می‌فرمایند که «کَلِمَا حُكْمٌ بِهَ الْعَقْلُ لَمْ يَحْکَمْ بِهَ الشَّرْعُ»

س: پس بنا بر مبنای خود حضرت عالی درست نیست دیگه،

ج: خیلی خب، حالا بعداً می‌خواهیم جواب‌های بدهیم بالاخره این یک جواب، حالا جواب‌هایی که این جا هست شاید یکی هم همین باشد. قاعده ملازمه این جا درست نیست؛ اصلاً درست نیست.

خب شیخ اعظم می‌فرماید (به این تقریری که من عرض می‌کنم) که ما قبول داریم، قاعده ملازمه وجود دارد، صحیح است، این جا هم پیاده می‌شود و از این حُسن عقلی، ما یک امر شرعی را کشف می‌کنیم که شارع هم دارد می‌فرماید ولو این که غمض عین کنیم از روایاتی که گفته إحطت و این‌ها، حالا آن‌ها را بگذارید کنار، از خود این حُسن عقلی در می‌آوریم به برکت قاعده ملازمه که شارع هم فرموده إحطت در این مواردی که شبهه حکمیه وجوبیه هست، احتیاط کن؛ اما به تناسب موضوع که عبارت باشد از این احتیاط، این امر مکشوف، امر ارشادی محض است نه امر مولوی، و آن که به درد قصد قربت می‌خورد امر مولوی است نه امر ارشادی، چرا؟ چون امر ارشادی در حقیقت إخبار است به همان چیزی که واقعیت دارد؛ یعنی شارع به جای این که بپاید بفرماید الاحتیاط حَسَنٌ، به جای این با یک لسان دیگر، با یک ادبیات دیگر همین مطلب را انتقال می‌دهد به مخاطبینش و می‌فرماید فرض کنید إحطت، اوامر ارشادیه در حقیقت چه هستند؟ إخبارات هستند. از این... ما با حُسن احتیاط، با خود حُسن و احتیاط می‌توانیم قصد تقرب بکنیم. چه ربطی به مولا دارد؟ اگر مولا ریش گرو گذاشته بود به قول علماء، امر مولوی کرده بود؛ من دارم می‌گویم، می‌گفتیم برای این که تو داری می‌گویی انجام بدهیم، این تقرب حاصل می‌شود. اما شارع که نمی‌گوید من می‌گویم، دارد می‌گوید حواست باشد، چنین حکم عقلی وجود دارد. چرا گفتیم به تناسب موضوع می‌فهمیم این چینی است؟ چون به نظر این آقایان که حالا توضیحات بیشتری هم بعداً در ضمن اشکالات بعد خواهد آمد، می‌گویند احتیاط از خانواده اطاعت و انقیاد است، خودش نوع من الانقیاد است. انقیاد در مقابل تکلیف مولا خواسته. انقیاد، اطاعت، امر مولوی بردار نیست. فلذا ما در «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا...» «أَطِيعُوا اللَّهَ» می‌گوییم این چیست؟ این ارشاد است نه این که خدای متعال یک امر مولوی دارد می‌کند که من را اطاعت کنید. چرا؟ چون آن جا جای امر مولوی نیست. اگر عقل ما مستقل به این نباشد که باید اطاعت خدا را بکنی، حالا هر چه خدای متعال می‌فرماید «أَطِيعُونِي أَطِيعُونِي» چه فایده دارد؟ این چنین پشتوانه‌ای تا نباشد که عقل ما خودش مستقلاً ما را ملزم بکند و درک بکند که باید اطاعت مولا را کرد، اگر این را نداشته باشیم، فرض کنیم چنین حرفی را در عقل نداریم، چنین مُدْرَک عقلی نداشته باشیم. چنین حکم عقلی نداشته باشیم، می‌فرماید؛ چه یک بار بگوید صلّ، چه هزار بار بگوید صلّ، چه یک بار بگوید صلّ بعد می‌گوید «أَطِعْ هَذَا الْأَمْرَ» دوباره بگوید أَطِعْ این امر دوم را، دوباره بگوید أَطِعْ این امر دوم را، دوباره بگوید أَطِعْ این امر سوم را، دوباره بگوید أَطِعْ این امر چهارم را، چه فایده دارد؟ بنابراین اطاعت و انقیاد و این‌ها یک موضوعاتی هستند که امر مولوی بردار نیستند.

س: این شبهه دور را دارد مثل اطاعت...

ج: نه، شبهه دور ندارد. به خاطر، به خاطر همین جهت که تا

س: این استحسان است که بگویند این شبیه آن است؟ این قیاس و استحسان است

ج: نه، قیاس نیست این، یک واقعیت

س: شبیه اطاعت حاج آقا، شبیه عقلی است. اطاعت دور لازم می‌آید. لا یمکن، این جا چرا؟ احتیاط چرا؟ چون این احتیاط از قبیلہ این استحسان و قیاس است. دلیل

ج: نه قبیل نه، واقعاً انقیاد است، احتیاط انقیاد است چون

س: احتیاط را قبول دارم انقیاد است اما دور است؟ مثل اطع هست؟ که اگر اطع لا، اگر آن مُدرک عقل نباشد و لا شد بلا آن مُدرک عقل، دور لازم می‌آید؟ در احتیاط هم این جوری است؟

ج: در اطاعت دور لازم

س: در اطاعت دور لازم آمده، فرمودید خود این اطع را اگر لولا آن، دوباره اطع، نمی‌شود

س: تسلسل

س: تسلسل و دور لازم می‌آمد دیگه، در احتیاط این جور است؟

ج: در حُسن احتیاط؟ انقیاد و احتیاط من باب واحد...

س: ... البرائه لا

ج: اگر

س: امکان ندارد که

ج: اگر عقل نگوید انقیاد خوب است

س: شرع بگوید

ج: بگوید

س: نمی‌شود امتثال امر...

ج: نه، شارع حُسن برای آن درست می‌کند.

س: می‌گوییم اصلاً حُسن شارع فقط مولوی باشد، تأسیس

ج: انقیاد و اطاعت یعنی چی؟ یعنی در مقابل امر مولا بی‌تفاوت نبودن و برانگیخته شدن به این که آن که او فرموده است انجام بدهید، حالا حرف این آقایان این است؛ حرف شیخ اعظم این است؛ می‌گویند این اطاعت و انقیاد و این‌ها، این‌ها یک موضوعاتی هستند که مستقل به العقل، شرع بما الله شارع مولا در این جا نمی‌تواند امری... این‌ها یک سرمایه‌های اصلی هستند که چون این زمینه‌ها در عباد موجود است، حالا شارع به پشتوانه آن‌ها می‌آید امر و نهی می‌کند. اگر این‌ها در عقول عقلای عالم وجود نداشته باشد فایده ندارد شارع امر و نهی بکند. پس این حوزه، یک حوزه‌ای است که نمی‌آید شارع آن را

بسازد بما الله شارع، بله بما الله خالق و مكوّن اين امور را داده، اين ها يك واقعيّاتى است كه خداى متعال به انسان ها داده است. عقل داده، عقل چنين چيزها را، اين واقعيّات نفس الامرى را درك مى كند. اين بايدها و نبايدها كه عقل عملى است، اين ها را درك مى كند. اين ها چون يك سرمايه هاى است وجود دارد، حالا شارع از اين سرمايه استفاده مى كند، حالا مى گويد صلّ، صوم، چه، چه، اين ها بايد باشند تا اين بتواند چنين كارهاى را بكد. اما ديگر نمى تواند به امر، به عنوان امر مولوى به قانون گذارى، به عنوان قانون... حالا حرف هاى شيخ است داريم مى زنيم كه حالا بعد حرف هاى هست اين جا، فعلاً اين را مى خواهيم توضيح بدهيم كه فرمايش شيخ اعظم اين جا اين است. پس شيخ قدس سره... اين ها كه مى گويم مطالبى است كه به درد همه جاها مى خورد، حالا اين ها يك چيزهاى است كه فقط اين جا نيست. اين، اين مطالب اساسى است كه شيخ مى فرمايد؛ پس حرف شيخ اين جا چه شد؟ مى گويد ما قبول داريم عقل حكم به حُسن احتياط مى كند، قاعده ملازمه هم اين جا تطبيق مى شود ولى خروجى اين قاعده ملازمه اين جا چيه؟ يك امر ارشادى است و امر ارشادى هم به درد حلّ مشكله نمى خورد چون با قصد امر ارشادى كه نمى شود تقرب جست، امر ارشادى (با توضيحى كه دادم) امر ارشادى وزان آن وزان اخبار است. اين را كه خودمان هم مى دانستيم؛ يعنى همين جور كه خودمان مى دانستيم الاحتياط حُسن، شارع هم دارد يك تلنگرى به عقل ما مى زند مى گويد حواست باشد ها! عقل تو اين جورى مى گويد، همين است، اخبار مى كند. با اين قاعده كلى كه الاحتياط حُسن كه مشكله ما حل نمى شود كه، قصد تقرب امر درست نمى شود، ما امر مى خواهيم. اشكال سر اين بود كه ما كمبود امر داريم اين جا، چون قصد قربت يعنى قصد امتثال امر، اين امر در حقيقت امر نيست واقعيّتش، اين در حقيقت ارشاد است مثل طبيب كه مى روى پهلوى او، مى گويد، مى گويم آقا، مى گويد آقا فلان بيمارى را دارم، مى گويد اين قرص را بخور، اين بخور طبيب امر مولوى نيست، ارشاد است به اين كه اين درد تو درمانش اين قرص است. امر ارشادى در واقع واقعيّتش اين است. پس بنا بر اين اين جواب شيخ اعظم قدس سره است.

س: يعنى هيچ جا امر مولوى ... قاعده درست نمى شود؟

ج: ها!

س: هيچ جا امر مولوى از اين قاعده

ج: اين جا، براى اين حُسن احتياط نه، براى حُسن احتياط اصلاً درست نمى شود بله

س: ... مواردش هم همين طور

ج: براى حُسن احتياط، ايشان مى فرمايد حُسن احتياط يك قاعده، يك امر عقلى است كه چون موضوع، احتياط هست، درست است از اين كشف مى كنيم يك امر شرعى را، كه يعنى شارع يك حرفى زده، اين كه شارع گفته... إحطت را كشف مى كنيم قبول، اما اين إحطت كه الان اين جا كشف مى كنيم، إحطت ارشادى است نه مولوى، اين حرف شيخ اعظم قدس سره در رسائلش، حالا اين....

س: ممكن است يك كسى بگويد با ارشادى هم تقرب ديگه حاصل مى شود. بالاخره وقتى كه امر هست، ...

ج: مثل اين است كه كسى بگويد در تاريخى هم آدم راه را پيدا مى كند، مى بيند، بگويد.

حرف ناروا که خیلی می‌شود در عالم، حالا این قدر حرف ناروا در عالم می‌زنند. امر ارشادی، شما اگر به امر ارشادی می‌خواهی کار را درست بکنی، گفتیم ارشاد إخبار است دیگر، به دنبال امر شارع برای چه می‌روی؟ از همان حُسن احتیاط تقرب بجوی.

س: نه، چون شارع

ج: إخبار است. إخبار است؛ یعنی چیزهایی اضافه نمی‌کند. إخبار دارد می‌کند. می‌گوید عقل تو این را می‌گوید. امر ارشادی

س: بالاخره شارع

ج: ولی شارع چه دارد می‌گوید؟ شارع دارد إخبار می‌کند، مثل این که شارع إخبار کند بگوید امروز روز سه شنبه است. إخبار دارد می‌کند؛ یعنی توجه می‌دهد به همان حرف عقل، چیز اضافه نمی‌گوید. امر اضافه‌ای در کار نمی‌آورد. وقتی که توجه فقط به امر عقلی می‌دهد، اگر با آن امر عقلی می‌شود، به آن حُسن احتیاط می‌شود تقرب جست، بجوی، دیگه دنبال این برای چه داری می‌روی؟

س: حاج آقا این جا در واقع شما ملازمه را زدید زیر آن دیگه؟

ج: ملاحظه را نزدیک.

س: حَكَمَ یعنی أنشاء، کَلَمَا حکم از سنخ إنشاء است. حکم ارشادی باید آن را ببرید سنخ آن را إخبار می‌کنید در واقع حَكَمَ إنشائی را زیر

ج: من نمی‌کنم. فرمایش شیخ أعظم است. دارد می‌گوید حَكَمَ، ایشان دارد این طوری می‌فرماید

س: ...

ج: بله؟ نه الان نقد نمی‌خواهم بکنم چون این‌ها هی تکرار می‌شود، چون حرف‌هایی که بعد زده می‌شود گاهی نقد این حرف هست.

س: حاج آقا ببخشید شما از حُسن احتیاط می‌خواستیم امر شرعی را کشف بکنیم دیگه، درست است؟

ج: بله

س: که در نسخه قبل از امر شرعی باید حُسن احتیاط باشد، برای این که شبهه ... که اصلاً احتیاط امکان ندارد، چه طور هنوز امکان ندارد، حُسن آن را درست کردید؟ بعد می‌خواهید از آن کشف امر بکنید.

ج: بله، یک مقداری صبر بکنید، این‌ها هم حل می‌شود.

پس بنابراین حرف اول این است که شیخ أعظم فرموده بله، ای آقای که ادعا می‌کردی ما از حُسن احتیاط به طنّ قاعده ملازمه، وجود امری را در این جا از ناحیه شارع کشف می‌کنیم، این حرف تو درست است. ما وجود امری را کشف می‌کنیم اما این امر مکشوف به قرینه موضوع آن می‌شود یک امر ارشادی، امر ارشادی هم به درد مقام نمی‌خورد به

توضیحی که دادیم. این جواب شیخ أعظم است.

جواب دومی که در مقام هست، جواب آقای آخوند است در کفایه، ایشان فرموده است که «أَنَّ حَسْنَ الْإِحْتِيَاظِ لَا يَكُونُ بِنَحْوِ الْإِحْتِيَاظِ بِنَحْوِ اللَّهِ، بَلْ يَكُونُ حَالَهُ فِي ذَلِكَ حَالُ الْإِطَاعَةِ، فَإِنَّهُ نَحْوُ مِنَ الْإِنْقِيَادِ وَالطَّاعَةِ». حرف آقای آخوند قدس سره، این عبارت کفایه بود این را که خواندم. آقای آخوند می‌فرمایند که نه، این که شیخ می‌فرماید کشف می‌کنیم یک امری را، اصلاً کشف نمی‌کنیم. امر کشف نمی‌کنیم شما می‌گویید امر کشف می‌کنید. شما می‌گویید امر را کشف می‌کنید منتها آن امر چیه؟

س: ارشادی است.

ج: ارشادی است. ایشان می‌فرماید اصلاً ما امری کشف نمی‌کنیم. حُسن احتیاط به ضَمِّ قاعده ملازمه چیزی از آن کشف این جا نمی‌شود. این هم که فرموده بنحو اللّٰم، در مقابل آن چیز بعدی است، استدلال بعدی است که بنحو اللّٰم است چون اللّٰم یعنی از راه علت، علت حکم به حکم برسیم. از راه این که احتیاط حسن است می‌فهمیم که شارع به خاطر این حُسن، به خاطر این جهت، به خاطر این علت، آمده امر فرموده، فلذا می‌گوید اللّٰم، اللّٰم یعنی از راه علت به معلول رسیدن، به خلاف این که از راه معلول به علت رسیدن، این جا می‌شود بنحو اللّٰم، یعنی چون حُسن احتیاط را عقل درک می‌کند، این دلیل می‌شود برای این که پس شاعر هم امر کرده، می‌فرماید نه، بنحو اللّٰم این جا چرا؟ چون این کشف نمی‌کند؛ این حُسن احتیاط کشف نمی‌کند که شارع امر دارد. چرا؟ برای خاطر همان حرف نهایی شیخ أعظم؛ چون فرموده این احتیاط، این موضوع احتیاط همان انقیاد است. همان اطاعت است. اطاعت و انقیاد که نمی‌شود شارع به آن امر بکند و همین طور که حالا در کلام آقای علوی بود ظاهراً، همین را می‌خواهد بفرماید که آن که قاعده ملازمه می‌گوید این است که شارع «کَلِمَا حَكْمٌ بِهَ الْعَقْلُ حَكْمٌ بِهَ الشَّرْعُ». یعنی حکماً مولویاً، نه این که شارع، هر چه شارع بگوید، شارع هم می‌آید ارشاد می‌کند، اخبار می‌کند به مردم، چنین قاعده‌ای وجود ندارد، مگر لازم است هر جا عقل حکم می‌کند شارع بیاید بگوید، ارشاد بکند؟ پس بنابراین حرف آقای آخوند این است که کأَنَّهُ این بیان شیخ أعظم را که فرمود کشف می‌کنیم اما آن امر ارشادی است. ایشان می‌گوید ما اصلاً این جا ما امری را کشف نمی‌کنیم تا بعد بیاید چرا؟ به خاطر این که آن که در قاعده ملازمه گفته می‌شود در حقیقت، امر مولوی است. آن که این جا کشف نمی‌شود به خاطر موضوع، امر ارشادی هم که معنا ندارد، قاعده ملازمه این را نمی‌گوید، این مفاد قاعده ملازمه نیست. این هم جوابی است که آقای آخوند قدس سره دادند.

س: این قاعده اصلاً این جا تطبیق نمی‌شود.

ج: بله؟

س: یعنی پس...

ج: بله، در عوض قاعده هم تطبیق نمی‌شود، کشف نمی‌شود.

جواب سومی که آقای آخوند، جواب سومی که در مقام هست که جواب دیگر خود آقای آخوند است این است که ایشان می‌فرمایند که این راه، حل مشکل نمی‌کند که شما بخواهید از حُسن احتیاط برسید به وجود امر تا قصد امتثال امر درست بشود. چرا حل مشکل نمی‌کند؟ بیان ایشان این است؛ می‌فرماید که این امر که شما می‌خواهید آن را

کشف بکنید، موضوع می‌خواهد یا نمی‌خواهد؟ موضوع می‌خواهد؛ امر شارع نسبت به موضوع مثل عَرَض نسبت به معروض می‌ماند؛ حکم شارع نسبت به موضوع نسبتش نسبت عرض به چیه؟ به معروض است. در باب عرض و معروض وجود عرض نیاز دارد به چی؟ به وجود معروض؛ اگر این دیوار نباشد چطور رنگ روی دیوار می‌شود پاشید؟ رنگ وقتی می‌خواهد در خارج محقق بشود که یک عرض است باید یک جسمی، یک چیزی باشد تا این رنگ بر روی او قرار بگیرد. پس عرض نیاز به چه دارد؟ به معروض دارد. آیا معقول است خود این معروض نیاز به این عرض داشته باشد؟ می‌شود عرضی که نیاز به معروض دارد خودش در سلسله‌ی مبادی وجود معروض قرار بگیرد؟ مثل این که فرزند نیاز دارد به پدر و مادر خودش، می‌شود پدر و مادر هم وجودشان نیازمند به فرزند باشد یعنی در سلسله‌ی عللش قرار بگیرد؟ معقول نیست؛ پس بنابراین شما در این جا می‌خواهید چه کار کنید؟ می‌گویید ما از این حکم شارع، از این که شارع می‌فرماید احتط، می‌خواهیم چه را درست کنیم؟ می‌خواهیم احتیاط را درست کنیم، بحث این است دیگر، اشکال این است، می‌خواهیم این را حل بکنیم؛ می‌گفتیم احتیاط احتیاج به چه دارد؟ به امر دارد. احتیاط چون عبادت هست قصد قربت می‌خواهد، قصد قربت نیاز به امر دارد. این امر را می‌خواهید از چه راهی درست کنید؟ می‌گویید شارع یک امر به احتط فرمود؛ اشکال این است که احتیاط نیاز به چه دارد؟ به امر دارد، این امر خودش معروض است، عارض است، نیاز به چه دارد؟ به موضوع دارد، موضوعش چیه؟ همین احتیاط است، موضوعش همین احتیاط است، چیز دیگری که نیست. پس بنابراین این معقول نیست که شما از این راه بخواهید امر را کشف بکنید پس....

س: تصویر دور می‌کند؟

ج: نگفته، اسم دور را نبرده ایشان؛ زرنگی آخوند قدس سره در این جا این است که اسم دور نبرده.

پس بنابراین عبارتش را بخوانم، فرموده: «أَنَّ حُسْنَ الاحتياط عقلاً لا يكاد يجدي في رفع الإشكال، و لو قيل بكونه موجباً لتعلق الأمر به شرعاً» اگر چه ما بگوییم حُسن احتیاط موجب تعلق امر به احتیاط شرعاً می‌شود، اگر چه این حرف را بزنی اما در عین حال... یعنی به طور کلی، به طور قاعده‌ی کلی بگوییم قاعده‌ی ملازمه هست و می‌شود؛ اما این جا یک خصوصیتی دارد که نمی‌شود، خصوصیتش این است که «بداهة توقفه علی ثبوت، بداهة توقف الامر الشرعی علی ثبوت الاحتياط توقف العارض علی معروضه» عارض کی هست؟ این امر شرعی است؛ معروض کی هست؟ آن احتیاط است. می‌فرماید «بداهة توقفه» یعنی توقف این امر شرعی که مکشوف است «علی ثبوت» آن احتیاط، احتیاط باشد، «توقف العارض علی معروضه فكيف يعقل أن يكون من مبادئ ثبوت؟» این عارضی که نیاز به آن معروض دارد چگونه معقول است که از مبادی ثبوت و وجود خود آن معروض باشد؟ چون این وقتی می‌تواند باشد که آن وجود داشته باشد، وقتی وجود دارد دیگر نیازی به این ندارد، چطور می‌شود این از مبادی ثبوت او باشد؟ حالا این را به چند بیان می‌شود بیان کرد؛ ایشان یک عنوان عام آورده «كيف يعقل» هم می‌شود به شکل دور بیان کرد که این امر توقف بر موضوع دارد که احتیاط باشد، از آن طرف احتیاط هم توقف بر این امر پیدا کرد، پس دور لازم است. می‌شود گفت از باب حُلف است، شما این امر را چون محمول حساب می‌کنید، عارض حساب می‌کنید رتبه‌اش متأخر است از احتیاط و موضوع و چون آن را جزء سلسله و مبادی او می‌دانید رتبه‌اش متقدم است؛ پس لازم می‌آید هم این امر متقدم باشد چود در سلسله‌ی علل است موضوعش، هم متأخر

باشد چون حکم به موضوع است؛ پس لازم می‌آید اجتماع متحافتین، تقدم و تأخر در این. و هم خلف است چون فرض کردید متأخر است حالا بعد از این که می‌گویید در سلسله‌ی علل است باید فرض کنید چه هست؟ متقدم است. و از آن طرف چون فرض می‌کنید در سلسله‌ی علل است باید فرض کنید متقدم است؛ از آن طرف چون می‌گویید عارض است و حمل بر آن می‌شود باید فرض کنید متأخر است. پس بنابراین وجوهی از محذورات عقلی این‌جا لازم می‌آید. ایشان اسم دور را نبردند چون شاید هم زرنگی ایشان بوده که اسم دور را این‌جا نبردند، چون تلمیذ محقق و مدقق ایشان مرحوم حاج محمدحسین اصفهانی رضوان الله علیه طبق حالا یک بیان خیلی مفصلی که حالا من دیگر آن بیان را فقط اشاره می‌کنم و واردش نمی‌شویم، چون مباحث عقلی است باید این‌جا مقدماتی را ایشان چیده تا این مطلب را فرموده. ایشان فرموده این‌جا دور برای کجا هست؟ دو وجود منحاز باید باشد، این وجود براین توقف داشته باشد، این وجود بر آن توقف داشته باشد. وزان حکم و موضوع دو وجود ایشان می‌گویند نیست فلذا عارض و معروض هم نیست. این اشکال را به آقای آخوند می‌گیرند که شما می‌گویید حکم عارض است و احتیاط معروض است، این‌جا عروض نیست، عارض و معروض این‌جاها نیستند. بله اشکال اجتماع متقدم و متأخر لازم می‌آید یا خلف لازم می‌آید آن‌ها درست است، اما این اشکال درست نیست که شما بگویید عارض و معروض هستند. البته حالا آن تفصیل ایشان را اگر کسانی خواستند می‌توانند مراجعه بفرمایند، خودش یک مباحث عقلی و فلسفی است که ایشان آن‌جا بیان فرموده. اما باز من به ذهنم می‌آید که آقای آخوند نخواستند بفرمایند این عارض است آن معروض است، فرموده «توقف العارض» یعنی آن سنخ، نه واقعاً این عارض است. یعنی چه جور عارض و معروض اگر بخواهد... این نظیر آن است، شبیه آن است، یک تشبیه است نه واقعاً آن است. حالا علی‌ای حال بالاخره فرمایش آقای آخوند این‌جا این است که شما این امری که می‌خواهید کشف بکنید از قاعده‌ی ملازمه و حُسن عقلی، شارع بگوید احتط، این احتط شارع نمی‌تواند احتیاط‌آفرین باشد، احتیاط را درست کند؛ چون وقتی این احتیاط فعلیت پیدا می‌کند، امر به احتط فعلیت پیدا می‌کند که یک موضوع داشته باشد، احتیاط باشد، احتط امر به او بکند، بعث به او بکند، هل بدهد ما را به طرف او.

س: ... خارجیه می‌گویید اگر حقیقه باشد نیازی به وجود خارجی ندارد دیگر.

ج: چه دارد از وجود...

س: مفروض الوجود بگیرد احتیاط را امر به آن تعلق می‌گیرد.

ج: بدون این هم نمی‌توانیم مفروض الوجود بگیریم، بدون این امر احتط نمی‌توانیم مفروض الوجودش بگیریم. آن وجودش توقف دارد بر این که شارع بگوید احتط؛ یعنی آن کاری که ما می‌خواهیم بالاخره به این بیان آن کاری که ما می‌خواهیم در خارج از ما سر بزند باید این کار را ببینیم شارع به او می‌گوید احتط تا از ما سر بزند؛ امر دارد رویش که ما برویم سراغش درست؟ این کاری که می‌خواهد از ما سر بزند به عنوان احتیاط باید ما بدانیم شارع امر به این دارد تا ما برویم سراغش. ما می‌بینیم شارع امر به نماز ظهر دارد می‌رویم سراغ نماز خواندن و نماز ظهر؛ باید ببینید این کاری که ما می‌خواهیم انجام بدهیم احتیاط هست تا امر به احتط ما را هل بدهد به طرف او؛ و حال این که پس باید صرف نظر از این که این امر شارع را ببینیم این در رتبه‌ی قبل احتیاط باشد آن را به احتیاط مفروض بگیریم تا شارع ما را... یعنی این امر شارع ما را هل بدهد به طرف

انجامش؛ و حال این که ما می بینیم صرف نظر از آن این احتیاط نیست، این نیاز دارد به او، این باید باشد، این باید ما را هل بدهد تا این احتیاط درست بشود، موضوع درست بشود. بنابراین اشکال آقای آخوند قدس سره این است که این جا این امر شرعی استحاله دارد، به خاطر این بیانی که گفته شد.

س: آن هایی که فائند آن جوائز... حقیقی در مورد اعتباری جاری نمی شود آن وقت این را ردش می کند؟

ج: نه، رد نمی کند؛ چون در امور اعتباریه هم که بی ضابطه نیست، گُتره و گزاف نیست، دور در آن جا هم همین طور است، در امور اعتباریه هم همین جور.

س: مثلاً حاج سیدمصطفی خمینی می گویند نه، دور در امور اعتباری ...

ج: نه این تقدم و تأخر که فرقی نمی کند که، چه امور اعتباری باشد چه حکم عقل؛ من می خواهم اعتبار کنم....

س: مثل همین شرط متأخر، مثلاً در مورد زن استحاضه که مثلاً می گویند آن غسلی که بعداً می کند...

ج: آن اشکالی ندارد، ببینید....

س: شرط متأخر از مشروط است...

ج: بله، آن اشکالی ندارد؛ چون اعتبار فرض است، یعنی ما فرض می کنیم که آن شرط آن است و تأثیر در این دارد، فرض می کند برای خاطر یک مصالحی که دارد، ساماندهی به ترتیبات عملی افراد اشکالی ندارد این فرض محال گفتند محال نیست، این هم اشکالی ندارد، تأثیر که واقعاً تأثیر تکوینی نمی خواهد بگذارد متأخر آن جاها در مقدم که بگویم نمی شود؛ این درست است اما این مقام این چینی نیست، این مقام این است که همان امر اعتباری که شما کردید، آن امر اعتباری بخواهد الان در نفس عبد تأثیر بگذارد باید موضوع را... این جور است خوب دقت می کنید؟ آن امر اعتباری که امر شارع است و إفعَل شارع است این إفعَل شارع بخواهد در نفس من اثر بگذارد باید موضوع را ببینم تا به طرف او.... امر شارع او را شامل بشود به طرف او بروم؛ از آن طرف این موضوع دیده شدنش، تحققش به این است که آن امر باشد؛ این جا مقام اعتبار نیست، مقام اثر آن اعتبار هست در نفس عبد، نه این که آن شارع می خواهد اعتبار کند. یعنی ایشان می فرماید که شما می خواهید بگویید که الان این اعتبار شارع که گفته احتیاط، احتیاط درست است امر اعتباری است، یک امر تکوینی نیست، اعتبار وجوب است، درست؟ اعتبار بعث است، این درست؛ اما این اعتبار بعث الان می خواهد در شما چه کار کند؟ تأثیر بگذارد و شما را به طرف یک کاری هل بدهد، باید آن کار را ببینید، آن موضوع را ببینید، صرف نظر از این تا بعد شما را به آن هل بدهد. این جا هل دادن تکوینی این امر اعتباری، چون امر اعتباری هل دادنش دیگر می شود تکوینی، بعثش دیگر می شود تکوینی؛ هل دادن این امر اعتباری شما را به نحو احتیاط توقف دارد بر این که احتیاط مفروض باشد، دیده بشود؛ از آن طرف خود این احتیاط چون نیاز به آن امر دارد پس آن امر در رتبه ی قبل این احتیاط باید باشد تا این که آن هل دادن در قبل این باید باشد تا احتیاط درست بشود، تحقق پیدا بکند، این ها مطلب دقیقی است این مطلب که آدم اشتباه نکند، این فرمایش شما در بعض کلمات هم آمده که گفتند این جا آن جوری است و اشکالی ندارد ولی این درست نیست، این دقت در

مسأله نشده که، خلط است بین این که آن قانونی امر اعتباری است و آن چیزی که آقای آخوند می‌فرمایند که نه حالا این قانون اعتباری می‌خواهد اثر بگذارد، این قانون می‌خواهد اثر بگذارد باید موضوعش محقق باشد تا اثر بگذارد، از آن طرف این موضوع خودش توقف دارد بر این که او هل بدهد؛ هل دادن او توقف بر این دارد این توقف بر آن هل دادن دارد که این‌ها دوی آن امر تکوینی است.

س: آقا نمی‌توانیم این‌طوری حل کنیم که حُسن احتیاط را وقتی ما ضَمَّ قاعده‌ی ملازمه را به آن ضَمَّ می‌کنیم این‌جا نمی‌آییم، ما می‌آییم این‌جا درواقع کشف می‌کنیم از وجود امر کلما حکم به العقل حکم به الشرع یعنی از این احتطای که عقل می‌گوید کلما حکم به الشرع یا ما من واقعة الا و له حکم ما کشف از یک امر مسبوقی می‌کنیم، ما با این احتیاط نمی‌آییم اثبات یک حکم جدید شرعی بکنیم که بگوییم احتیاط من دون موضوع محال است؛ ما درواقع با این قاعده‌ی، ضَمَّ این قاعده کشف می‌کنیم که ما من واقعة الا و له حکم قبلاً، سابقاً؛ این را حکم را ارزش کشف می‌کنیم اثبات نمی‌کنیم.

ج: نه، مطلب خوبی است که دارید می‌فرمایید، جواب دارد البته، ولی جواب این را می‌خواهم حالا ندهم به خاطر این که ان‌شالله آن حرف شیخ رضوان الله علیه که فرمایشی فرموده است که احتیاط را... جواب سومی که فرموده آن‌جا یک دلالت اقتضایی دارد؛ آن دلالت اقتضاء در یک جایی درست است این‌جایی که شما می‌فرمایید نادرست است. این حرف در صورتی بود که دلالت اقتضائی این‌جا شکل بگیرد ولی دلالت اقتضاء شکل نمی‌گیرد، توضیحش ان‌شالله آن‌جا خواهم داد همین مطلب را ان‌شالله.

ببینید حالا جواب چهارم این‌جا می‌خواهم یک مطلبی را عرض بکنم که این می‌شود جواب چهارم. عبارت آقای آخوند را ما چه جور معنا کردیم؟ این‌جوری کردیم؛ این ضمیر «بدها» توقفه علی ثبوت» یعنی «بدها» توقف الامر الشرعی علی ثبوت» یعنی «علی ثبوت احتیاط». «توقف العارض علی معروضه، فکیف یعقل أن یکون من مبادئ ثبوت» ایشان استحاله را کجا آورد؟ در آن مکشوفه آورد، مکشوف یعنی این امر شرعی که شما می‌خواهید کشفش بکنید این‌جا نمی‌شود؛ چون دوری است یا فلان محذور عقلی دیگر را دارد، تقدم ما هو المتأخر، تأخر ما هو المتقدم لازم می‌آید، خلف لازم می‌آید، به این امر شرعی. این چهارم مطلب را بالاتر می‌برد، می‌گوید اصلاً تطبیق حُسن عقلی در ما نحن فیه این دوری است، یا این آن محظورها را دارد. نه این‌که تطبیق می‌شود آن اشکالی ندارد، ولی امر شرعی که می‌خواهد از در آن دریاید چون اشکال دارد، این‌جا امر شرعی است استفاده نمی‌شود. درحقیقت اشکال آقای آخوند این است که ما قاعده‌ی ملازمه را هم قبول بکنیم که «کلما حکم به العقل حکم به الشرع» این برای جایی است که اگر آن حکم به الشرع استحاله نداشته باشد ولی چون که استحاله دارد آن‌جا قاعده‌ی ملازمه تطبیق نمی‌شود. یعنی یک شرطی برای قاعده‌ی ملازمه این است که حالا آن امری را که می‌خواهیم استنباط بکنیم، استخراج بکنیم به برکت قاعده‌ی ملازمه، باید آن امر امکان وجود داشته باشد، استحاله‌ای چیزی از آن لازم نیاید؛ این در اول. این اشکال چهارم می‌گوید آقا اصلاً ما از این قاعده، خود قاعده اشکال دارد نمی‌توانیم تطبیق کنیم تا آن مولودش حالا اشکال دارد یا اشکال ندارد؟! چطور؟ می‌گوید آقا شما الان مثلاً شک کردی هر شب پنج‌تا سوره‌ی الهکم التکاثیر واجب است خواندنش قبل از خواب یا نه؟ هیچ روایت چیزی هم نداریم، احتمال می‌دهیم؟ شاید شارع واجب کرده باشد هر شب قبل از خواب پنج‌بار سوره‌ی الهکم التکاثیر بخوانیم، احتمال می‌دهیم؛ ایشان می‌گوید که شما می‌خواهید به برکت این حُسن عقلی احتیاط بگویید بله، یک امری به خواندن پنج بار

سورهی الهکم التکاثیر وجود دارد. وقتی می‌توانید این کار را بکنید که این حُسن احتیاط را بر این‌جا چه‌کار کنید؟ تطبیق کنید، بگویید پنج‌بار خواندن احتیاط است و حَسَن است، بگویید احتیاط است پس حَسُنْ هم می‌آید روی آن، حالا که این احتیاط هست و حَسُنْ می‌آید روی آن، قاعده‌ی ملازمه را ضم می‌کنم یک امری به خواندن پنج بار سوره‌ی تکاثیر درمی‌آید. این حُسنِ بخواید این‌جا پیاده بشود نیاز به چه دارد؟ به این است که این احتیاط باشد، این بخواید احتیاط باشد نیاز دارد به چی؟ به خود این حُسن، تا این حُسن، ضم بشود با آن قاعده‌ی ملازمه تا یک امری، امر شرعی از آن دریاید. پس بنابراین اصل این تطبیق قاعده‌ی ملازمه صرف‌نظر از مولودش، خود این هم چه دارد؟ استحاله دارد. پس بنابراین هم اگر نظر کنیم به مولود و اشکال خود تطبیق قاعده غرض نظر کنیم اشکال دارد، هم تطبیق خود قاعده که باید تطبیق بشود تا چنین حکم شرعی از در آن دریاید، این هم اشکال دارد. منتها ظاهراً مرحوم آقای آخوند همان مطلب اول مقصودشان است، چون ضمائیر را مشکل است ما بخواهیم برگردانیم «ثبوت» به حُسن احتیاط برگردد، ظاهرش این است که به همان امر شرعی که کنارش هست برمی‌گردد. پس تا حالا چهار مطلب در این‌جا گفته شده، مطلب پنجم و ششم و هفتم ان‌شالله برای شنبه.

وصلی الله علی محمد و آل محمد